



امامت در استنادهای قرآنی امام رضا علیه السلام

محمد امین انسان^۱

علی خیاط^۲

چکیده

امامت بر مردم، از وظایف امام است و این امری حیاتی است که باید کندوکاو کرد و به شبهات پیرامون آن پاسخ داد. نظر به اهمیت موضوع امامت که از سوی امام رضا علیه السلام با استناد به آیات وحی طرح گردیده رویکرد قرآنی امام رضا علیه السلام در تبیین این موضوع مهم راهگشا است. روایات تفسیری امام، ممکن است از باب تطبیق، تأویل، اشاره به باطن آیه و یا به مصداق اتم و اکمل آیه باشند که شناسایی نوع آن کمک شایانی به فهم دقیق آیه می‌کند. بنا بر این در این پژوهش برخی از روایات تفسیری امام رضا که در موضوع امامت نقل شده در کنار معناشناسی واژه‌های اصلی روایت بررسی شده و در نتیجه هماهنگی سخن امام و کلام وحی در تبیین بحث امامت به اثبات رسیده است.

کلیدواژه‌ها: اهل بیت علیهم السلام، امامت، امام رضا علیه السلام، قرآن، روایات تفسیری

* تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۲۲ تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۵

۱. کارشناسی ارشد رشته علوم حدیث گرایش تفسیر اتری، دانشگاه قرآن و حدیث. (نویسنده مسئول)

Email: ensan.amin@yahoo.com

۲. عضو هیئت علمی و استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

Email: ajz80@yahoo.com

مقدمه

امامت در این پژوهش تنها به معنای بحث کلامی آن نیست؛ لذا ابعاد شخصیتی و شرح مسئولیت و ... امام بررسی خواهد شد.

بنا بر این، برخی از سخنان امام رضا علیه السلام که در موضوع امامت مطرح و برای اثبات آن به آیاتی از کلام وحی استناد شده، مورد بحث قرار گرفته است.

در واقع امامت و چگونگی موضع‌گیری در برابر آن، حقیقتی است که نه تنها خط مشی انسان را در طول حیات دنیوی معین می‌کند، بلکه سرنوشت آینده او را نیز ترسیم خواهد کرد.

این‌که انسان در شاهراه هدایت قرار گیرد و یا در گمراهی و ضلالت قدم بگذارد، نتیجه رویارویی با این مسئله است. امام رضا علیه السلام در حدیثی می‌فرماید:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ؛^۱ هر کس در حالی که امامی نداشته باشد، بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

حضرت امام رضا علیه السلام در بیانی دیگر با تأکید بر ضرورت این شناخت می‌فرماید:

يُدْعَى كُلُّ أَنْاسٍ بِإِمَامِهِمْ وَ كِتَابِ رَبِّهِمْ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِمْ؛^۲ هر قومی به نام امام زمانشان و کتاب پروردگار و سنت پیامبر خویش خوانده می‌شوند.

امامت از مسائل مهمی است که در گفتار قرآنی امام رضا علیه السلام نمودی ویژه دارد و به صورت مستقیم و گاه اشاره‌ای بیان شده است. قرآن در اندیشه، گفتار و رفتار امامان معصوم علیهم السلام از جمله امام رضا علیه السلام تجسم یافته و بایسته است بررسی شود.

بررسی تاریخ پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد که بر اثر اختلاف نظرهای به وجود آمده در نظریه امامت، اتفاقات مهم سیاسی رخ داده است، تا بدانجا که به گفته عبدالکریم شهرستانی: «در تاریخ اسلام برای هیچ مسئله‌ای به اندازه امامت شمشیر کشیده و خون ریخته نشده است.»^۳

نگرش‌ها به امامت

در مسئله امامت نگرش‌های عمده فقهی، کلامی، عرفانی، تفسیری، روایی و تاریخی مطرح شده است.

۱. صدوق، محمد بن علی ابن بابویه؛ کمال الدین و تمام النعمة، تهران: مکتبة الصدوق، ۱۳۹۰، ص ۶۶۸.

۲. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان، تحقیق رضا ستوده؛ تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰، ج ۱۴، ص ۱۸۰.

۳. شهرستانی، عبد الکریم؛ الملل والنحل، تصحیح احمد فهمی محمد؛ تهران: دارالسرور، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۴.



با وجود این، هر یک از این نگرش‌ها به بررسی مبحث امامت با توجه به اهمیت و نیاز پرداختن به موضوع امامت در همان محدوده بسنده کرده و هیچ یک به طور مفصل و کامل به بررسی این موضوع نپرداخته‌اند؛ از این رو در عصر حاضر رویکردی میان‌رشته‌ای به کار رفته که تمامی رویکردها را در بر دارد و موضوعات با هدف عدم تداخل بررسی شده است.

بنا بر این، امامت شاخص مهم در فهم عمیق و صحیح عقاید و آموزه‌های دینی است و تمایز فهم درست از نادرست در اصول عقاید دینی با امامت است. شیخ مفید^۱ فهم عمیق و راستین را در گرو امامت دانسته است و نتیجه دیدگاه وی این است:

شناخت «من وجه» در توحید، با جهل فاصله‌ای ندارد و شناخت کامل برای بشر و به روش‌های بشری، قابل حصول نیست و تنها طریق شناخت کامل، شناخت از طریق امامت است.^۱

پیشینه تحقیق

در بیانی، نخستین نظریه‌پرداز موضوع امامت، قرآن مجید بوده است، آنجا که در بیان مقام امامت و طرح مباحث پیرامون آن به تبیین و جایگاه آن می‌پردازد و به حضرت ابراهیم^۲ پس از این که به پیامبری مبعوث گردید، می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۲ و پروردگار ابراهیم او را به کاری چند بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید. خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستمکاران را در بر نگیرد. ﴿

در مرحله بعد، روایات معصومان^۳ است که هم در جوامع بزرگ حدیثی و هم در کتب تفسیر روایی ذکر شده‌اند. مؤلف معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت^۴ تعداد ۱۳۰۵۹ اثر در باره امام و امامت از شیعه را فهرست کرده است و آقا بزرگ تهرانی، کتاب‌شناس بزرگ شیعه، نیز فهرستی بالغ بر ۱۲۰ تک‌نگاره در باره امامت را گزارش کرده است،^۴ اما در بیشتر کتاب‌ها و پژوهش‌ها بحث کلامی امامت تبیین شده است.

۱. مفید، محمد بن نعمان؛ *الحکایات*، تحقیق سید محمد رضا حسینی؛ بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ هـ، ص ۲۳.

۲. بقره / ۱۲۴.

۳. رفاعی، عبدالجبار؛ *معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت*، تهران: انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۱، ص ۱۰۵.

۴. تهرانی، آقابزرگ؛ *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، تهران: انتشارات اسلامیة، ۱۳۸۷ هـ، ج ۲، ص ۳۴۴ - ۳۲۰.

با وجود سبک‌ها و تنوع آن و جهت‌گیری‌های متفاوت در این زمینه، جای کار با رویکرد قرآنی - روایی وجود دارد. در این مجال با توجه به فضای حاکم بر زمان امام رضا علیه السلام و گفتارهای قرآنی و بی‌بدیل ایشان در باره چگونگی نگرش به موضوع امامت، با رویکردی قرآنی به تحقیق در این موضوع و بحث از بازتاب تفکر قرآنی امام رضا علیه السلام می‌پردازیم.

مفهوم امام در لغت و اصطلاح

امام از ریشه (ا م م) مهموز الفاء و مضاعف است. در لغت به معانی زیر آمده است:

(الف) «و الإمام كل من اقتدى به و قدم في الأمور و النبي صلى الله عليه و آله و سلم إمام الأئمة و الخليفة إمام الرعية و القرآن إمام المسلمين.»^۱

(ب) «كل من اقتدى به، و قدم في الأمور فهو إمام، و النبي صلى الله عليه و آله و سلم إمام الأم.»^۲

(ج) مقدم.^۳

(د) طریق و راه.^۴

(ه) ناحیه.^۵

معنای مشترکی که از مجموع تعاریف به دست می‌آید پیشوا و مقتدای امت است. اما در باره سه معنای نخست (الف، ب، و ج) که با هم بی‌ارتباط نیستند، چنین گفته شده است:

مفاد لغوی واژه، مطلق است و شامل هر فردی می‌شود که نسبت به عده‌ای، مقدم، مقتدا و سرپرست است؛ چه او مستحق چنین تقدم و رهبری باشد یا نه.^۶

در تعریف امامت با توجه به محوریت کلام امام رضا علیه السلام ابتدا به بیان نظریه ایشان می‌پردازیم. امام رضا علیه السلام فرمودند:

ان الإمامة زمام الدين، و نظام المسلمين، و صلاح الدنيا و عز المؤمنين، ان الإمامة أس

۱. ابو الحسن احمد بن فارس بن زکریا؛ معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارونج بیروت: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ هـ، ج ۱، ص ۲۸.

۲. الخلیل الفراهیدی؛ کتاب العین، تحقیق مهدی مخزومی؛ قم: مؤسسه دار الهجرة، ۱۴۰۹ هـ، ج ۸، ص ۴۲۸.

۳. ابوالفضل محمد بن منظور؛ لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزة، ۱۴۰۵ هـ، ج ۱۲، ص ۲۴ و ۲۵.

۴. طریحی، مجمع البحرین؛ تحقیق سید احمد حسینی؛ قم: مکتب النشر الثقافة الإسلامية، ۱۳۶۷، ج ۶، ص ۱۰.

۵. نائینی، میرزا رفیعا؛ شجرة الیهیة، نسخه خطی، شماره ۱۵۹، موقوفه علی اصغر حکمت، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۶. قاضی عبدالجبار بن احمد معتزلی همدانی؛ شرح الاصول الخمسة، قاهره: ۱۳۸۳ هـ، ص ۵۰۹.

الاسلام النامی، و فرعه السامی؛^۱ امامت مایه زمام دین و اصلاح دنیا و عزت مومنین است امامت اساس اسلام ناب است.

میان متکلمان و دانشمندان شیعی فراز و نشیب‌های قابل توجهی به چشم می‌خورد که گروهی با نگرشی افراطی و گروهی دیگر با نگاه تفریطی به آن نگرسته‌اند. برخی از این تعاریف مهم با توجه به سیر تاریخی به قرار زیر است:

۱- شیخ مفید (م ۴۱۳): «ان الائمة قائمین مقام الانبیاء فی تنفیذ الاحکام و اقامته الحدود و حفظ الشرایع و تادیب الانام، معصومون کعصمة الانبیاء؛^۲ امامان معصوم جانشینان انبیا در تأیید احکام و اجرای قوانین و حفظ دین و تأدیب مردم هستند و همانند انبیا معصوم از خطایند.»

۲- شیخ طوسی (م ۴۶۰): «الامام هو الذی یتولی الریاسة العامة فی الدین والدنیا جمیعا.»^۳

۳- عبدالجبار همدانی (م ۴۱۵): «الامام اسم لمن له الولاية على الامة و التصرف فی امورهم على وجه لا یكون فوق یده ید.»^۴

۴- ابن خلدون (م ۷۴۲): «خلافة عن صاحب الشرع فی حراسة الدین و سياسة الدنیا.»^۵

۵- میرزا رفیعا نائینی (م ۹۸۸): «شخصی است که اطاعت او در ترویج شریعت و اقامت عدل بر کل ناس واجب باشد به جای اطاعت و انقیاد دینی در حال حیاتش.»^۶

مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده امامت، با دقت در تعریف‌های انجام شده در باره امامت عبارت‌اند از: مصادیق امامت، جانشین پیامبر و واجب‌الاطاعه بودن امام.

امامت در استنادهای قرآنی امام رضا علیه السلام

روایات تفسیری امام ممکن است از باب تفسیر یا تطبیق باشد، با وجود این شیوه نگره امام بسیار مهم و اساسی است. تمام تلاش امام این است که با بیان مصادیق اتم آیات و یا تعیین مصداق خاص، جنبه‌های شخصیتی امام تا حد امکان تبیین گردد و حجت بر مردم تمام شود. در این مقام برای طولانی نشدن

۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری؛ تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. مفید، محمد بن نعمان؛ اوائل المقالات، بیروت: المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳هـ، ص ۷۳.

۳. طوسی، محمد بن الحسن؛ الاقتصاد، تهران: انتشارات جامع چهلستون، ۱۴۰۰هـ، ص ۱۹۰.

۴. قاضی عبدالجبار بن احمد معتزلی همدانی؛ پیشین.

۵. ابن خلدون، عبدالرحمان؛ مقدمه ابن خلدون، مصر: انتشارات استقلال، ۱۴۱۰هـ، ص ۵۱.

۶. نائینی، میرزا رفیعا؛ پیشین، شماره ۱۵۹.



متن روایت، از ذکر سلسله سند خودداری شده و در روایات دارای متن طولانی، به ذکر عبارت مورد نظر بسنده شده است. همچنین تنها روایاتی بررسی شده‌اند که مستقیماً به مقام امامت اشاره دارند و از ورود به مباحث پراکنده و دیگر روایات خودداری شده است.

مصداق اتم صادقین

عن أبي الحسن الرضا قال: سألته عن قول الله عز وجل ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۱ قال: الصادقون هم الأئمة، والصدیقون بطاعتهم.^۲

و همچنین کلبی از ابی صالح از ابن عباس همانند این گفتار را روایت کرده که گفته است: «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ یعنی با علی بن ابی طالب و پیروان او باشید. جابر از امام باقر علیه السلام نیز روایت کرده که آن حضرت فرمود: یعنی با آل محمد علیهم السلام باشید.^۳

مولی محمد صالح مازندرانی در شرح الکافی می‌گوید:

در واقع مراد از صادقون ائمه علیهم السلام هستند و مراد از صدیقون کسانی هستند که در اطاعتشان از ائمه صدیق‌اند؛ یعنی کسانی که قول و فعلشان یکی است و همیشه مدافع و همراه ائمه معصوم‌اند.^۴

شرح واژه «صدق» در لغت

واژه «صدق» در اصل به معنای این است که گفتار و یا خبری که داده می‌شود با خارج مطابق باشد و آدمی را که خبرش مطابق با واقع و خارج باشد «صادق» می‌گویند. اما از آنجایی که به استعاره و مجاز، اعتقاد و عزم و اراده را هم قول نامیده‌اند در نتیجه صدق را در آن‌ها نیز به کار برده‌اند؛ از این رو، انسانی را که عملش مطابق با اعتقادش و کارش با اراده و تصمیمش هماهنگ باشد و شوخی نباشد، صادق نامیده‌اند.^۵

صادقون جمع صادق، اسم فاعل یا صفت مشبهه (صدق) است. واژه صدق که در برابر کذب است، به معنای صلابت و قوت در چیزی است؛ در حالی که دروغ، هیچ صلابت و قوتی ندارد. «شیء صدق، ای صلب».^۶

۱. توبه / ۱۱۹.

۲. کلبی، محمد بن یعقوب؛ پیشین، ج ۱، ص ۲۰۸.

۳. مترجمان؛ ترجمه مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات فراهانی، ج ۱۱، ص ۲۳۲.

۴. مازندرانی، مولی محمد صالح؛ پیشین، ج ۵، ص ۲۶۳.

۵. طباطبایی، سید محمدحسین؛ تفسیر المیزان، پیشین، ج ۹، ص ۵۴۸.

۶. ابو الحسن احمد بن فارس بن زکریا؛ پیشین، ج ۳، ص ۳۳۹، ذیل صدق.

آیت الله جوادی آملی در شرح این واژه چنین می‌فرماید:

این معنا مطلق است و اختصاص به گفتار ندارد، بلکه در اعتقاد، خلق، عمل، احساس، و ... نیز به کار می‌رود؛ بنا بر این، ترجمه صادق به راستگو، ترجمه به فرد غالب است و گونه هر یک از راستگو، راست‌کردار، درست‌اعتقاد و ... می‌تواند مصداق معنای این واژه باشد.^۱

سر نام‌گذاری انسان کامل معصوم علیه السلام به صادق این است که اسم مبارک صادق از نام‌های جمالی خداست و انسان کامل، مظهر اسمای حسنی الهی است.^۲

میدان معناشناسی صادقان در قرآن

صدق در آیه **﴿الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾**^۳ در کنار چهار صفت دیگر متقین، به معنای راستگویی در قول و فعل است.

در آیه **﴿قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ... رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...﴾**^۴ نیز که در تأیید سخن عیسی علیه السلام است، منظور صدق در قول و فعل است و دلالت می‌کند که خدای تعالی نه تنها از صداقت صادقین خوشنود است بلکه از خود آنان نیز راضی است.^۵

معرفی صادقون در کلام وحی نیز قابل توجه است. خداوند در آیه‌ای از قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ... أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^۶ نیکی آن نیست که روی خود را به سوی مشرق کنید (چون مسیحی هستید) و یا به سوی مغرب (چون یهودی هستید)، بلکه نیکی برای کسی است که به خدا و روز آخرت و ملائکه و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان داشته باشد و مال خود را با آنکه دوست می‌دارد به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه‌ماندگان و در یوزگان و بردگان بدهد و نیاز را به پا دارد و زکات بدهد و کسانی اند که به عهد خود وقتی عهدی می‌بندند وفا می‌کنند و از فقر و

۱. جوادی آملی، عبدالله؛ *دب‌فناهی مقریان*، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۲۹۳.

۲. همان.

۳. آل عمران / ۱۷.

۴. مائده / ۱۱۹.

۵. رک: طباطبایی، سید محمدحسین؛ *تفسیر المیزان*، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۱.

۶. بقره / ۱۷۷.



بیماری و جنگ، خویشان دارند؛ اینان هستند که راست گفتند و همین هاینده که تقوی دارند. ❖
و در آیه‌ای دیگر بیان می‌دارد:

❖ **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَ
يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ**^۱؛ از غنائم سهمی برای مهاجران فقیر است،
آنان که به دست دشمن از اموال و خانه‌های خود بیرون شدند و به امید رسیدن به فضل
و رضوان خدا ترک وطن کردند و همواره خدا و رسولش را یاری می‌دهند؛ اینان همان
صادقان‌اند. ❖

با این تعاریف، صادقین کسانی هستند که به تمامی تعهدات خویش عمل کرده‌اند و با صدق ایمان
و عمل صالح (تقوی) را سر لوحه اعمال خود قرار دادند، استواری در اعتقاد و مانند آن به عهد خود
پایبندند و به مقام صدق نایل می‌شوند. با این همه باید توجه داشت که مراتب صادقین متفاوت است و
هر کس به مقدار پایبندی خود به مرتبه‌ای از مراتب صدق نایل می‌شود؛ بنا بر این، مصداق اتم و اکمل
آن معصومین علیهم‌السلام هستند و بر پایه فرمایش امام رضا علیه‌السلام آیه نیز بر ائمه اطهار علیهم‌السلام تطبیق داده شده است.

امام، پیشتاز در خیرات

قال: سألت أبا الحسن الرضا عن قول الله عز وجل: ❖ **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ
عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ
الْكَبِيرُ**^۲ قال: فقال: ولد فاطمة علیها‌السلام و السابق بالخيرات: الامام و المقتصد: العارف بالامام و
الظالم لنفسه: الذي لا يعرف الامام.^۳

در روایات گوناگون، مصداق بندگان برگزیده خداوند امامان معصوم علیهم‌السلام معرفی شده‌اند که بیانگر
مصداق اتم و اکمل آن است و مانع از این نیست که عالمان و صالحان امت هم منظور آیه باشد.

در آیه، بندگان برگزیده به سه گروه تقسیم شده‌اند؛ گروهی به خود ظلم کرده‌اند، گروهی میانه‌رو
هستند و گروهی در کسب خیر بر همه پیشی گرفته‌اند. روشن است که منظور مجموع برگزیدگان است
نه تک‌تک افراد. در این روایت به روشنی می‌توان یافت که مصداق بارز وارثان زمین، اولاد دختر پیامبرند
و «سابق بالخیرات» امامان معصوم و «مقتصد» پیروان عارف به حق امام و «ظالم لنفسه» کسانی‌اند که

۱. حشر / ۸.

۲. فاطر / ۳۲.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین، ج ۱، ص ۲۱۵.



معرفت شناخت امام را ندارند. این بدان معنا است که امام پیشوای «سابقین بالخیرات» است و سبقت در خیرات امتیاز ویژه امام است که با توفیق الهی (باذن الله) حاصل می‌شود.

معناشناسی اصطلاحی و قرآنی سبق و خیر

واژه سبق به معنای تقدم است.^۱ این واژه در ابتدا به معنای تقدم در سیر بوده است و در آیاتی مانند ﴿فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا﴾^۲، ﴿إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ﴾^۳ و ﴿وَاسْتَبَقَا الْبَابَ﴾^۴ به این معنا به کار رفته است، اما کم‌کم بر جنبه‌هایی دیگر، از جمله سبقت در انجام کارهای نیک و صالح اطلاق شده و در آیات ﴿وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾^۵ و ﴿وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾^۶ به این معنا است.^۷

با مراجعه به میدان معنایی قرآن روشن می‌شود که امام معصوم در شناسایی مصادیق آیه با تکیه بر علم خود از آموزه‌های قرآنی سخن گفته‌اند که ما برای اثبات آن به برخی دیگر از آیات اشاره می‌کنیم.

برخی مفسران با توجه به حدیث امام صادق (ع) که به جابر جعفی می‌فرماید: «خداوند تبارک و تعالی خلق را به سه دسته تقسیم کرده و در آیات هفتم تا یازدهم سوره واقعه به معرفی آنان پرداخته است.» و همچنین بیان آن حضرت در معرفی «السابقون» که می‌فرماید: «فالسابقون هم رسل الله ﷺ و خاصة الله من خلقه...؛ آنان رسولان خداوند و خواص مخلوقات‌اند.» بر این باورند که منظور از «السابقون» چهارده معصوم‌اند که تعدادشان از پیامبران و اوصیای امت‌های گذشته کمتر است.

خداوند در باره مهاجران مسلمان می‌فرماید: ﴿وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ ... ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۸ در میان مفسران در باره نخستین مهاجر مسلمان که به رسول خدا ﷺ ایمان آورد گفتگو است. به باور عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله و انس و زید بن ارقم و مجاهد و قتاده و ابن اسحاق و دیگران نخستین کسی که ایمان آورد خدیجه بود و سپس علی بن ابی طالب (ع). انس می‌گوید: «رسول خدا ﷺ روز دوشنبه به

۱. الخلیل الفراهیدی؛ کتاب العین، پیشین، ج ۵، ص ۸۵.

۲. نازعات / ۴.

۳. یوسف / ۱۷.

۴. یوسف / ۲۵.

۵. واقعه / ۱۰.

۶. آل عمران / ۱۱۴.

۷. راغب اصفهانی، حسن بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، ترجمه مصطفی رحیمی نیا؛ تهران: انتشارات سبحان،

۱۴۱۲، ص ۳۹۵.

۸. توبه / ۱۰۰.



نبوت مبعوث شد، و علی علیه السلام روز سه‌شنبه (یعنی روز دیگر) مسلمان شد و نماز خواند.^۱ پس سبقت در این آیه به معنای پیشی گرفتن در ایمان است.

آیه **﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾**^۲ نیز به معنای سبقت در ایمان است. در روایت دیگر از امام رضا علیه السلام چنین آمده است:

حَدَّثَنِي سَيْدِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَاعِنِ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: **﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾** فِي نَزَلَتِ.^۳

در این روایت حضرت علی علیه السلام، خودشان را مصداق سابقان معرفی کرده‌اند.

درباره این که مقصود از سابقون چه کسانی‌اند روایات متعددی وجود دارد که هر کدام به مصداق‌های آن اشاره کرده‌اند؛ از جمله به چهار نفر هابیل و مؤمن آل فرعون و حبیب نجار، که هر کدام در امت خود پیشگام بودند، و امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، به عنوان نخستین مرد مسلمان، تفسیر شده است. از این رو، سابقون افزون بر صفت سبقت در ایمان باید در دیگر صفات نیک و انسانی از دیگران برتر باشند و تنها صفت سبقت در ایمان نشانه خلود در بهشت نیست؛ چنان که اهل سنت از آیه **﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾**^۴ چنین برداشتی دارند.

پس اهل بیت پیامبر علیهم السلام مصداق بارز سابقون‌اند و آیه بعد که می‌فرماید: **﴿وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾**^۵ نیز تأیید آن است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید:

ایامی دانید چه کسانی پیشگامان به سوی سایه لطف پروردگار در قیامت‌اند؟ اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش آگاه‌تر است، فرمود: آن‌ها کسانی هستند که وقتی حق به آن‌ها داده شود می‌پذیرند و هنگامی که از حق سؤال شوند آن را در اختیار می‌گذارند و در باره مردم آن گونه حکم می‌کنند که درباره خودشان.^۶

امام باقر علیه السلام در باره خود و پیروانشان می‌فرماید: «نَحْنُ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ وَنَحْنُ الْآخِرُونَ؛ ما سابقون سابقون و سابقون آخرون هستیم».

۱. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

۲. واقعه / ۱۰.

۳. صدوق، محمد بن بابویه قمی؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، پیشین، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۶۵.

۴. توبه / ۱۰۰.

۵. واقعه / ۱۴.

۶. مراغی، احمد بن مصطفی؛ تفسیر المراغی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۴هـ، ج ۲۷، ص ۱۳۴.

در حدیثی شبیه به همین حدیث از امام صادق علیه السلام نقل شده که به جمعی از شیعیان‌شان فرمودند:

... أَنْتُمْ شِيعَةُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ وَالسَّابِقُونَ الْآخِرُونَ وَالسَّابِقُونَ فِي الدُّنْيَا وَالسَّابِقُونَ فِي الْآخِرَةِ إِلَى الْجَنَّةِ...^۱؛ شما شیعیان و انصار خداید، شما سابقون اولین و سابقون آخرین و سابقون در دنیا و سابقون در آخرت به سوی بهشت هستید.

ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام در بارهٔ واژه «خیر» روایتی نقل کرده که می‌فرماید:

فی قوله: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ فهذه لآل محمد و من تابعهم، يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر.^۲

در این روایت تفسیری، ائمه علیهم السلام مصداق عاملان به خیر معرفی شده‌اند و مصداق کامل خیر، امر به معروف و نهی از منکر قلمداد شده است؛ زیرا تا معروف و منکر تبیین نشود عمل بدان معنا پیدا نمی‌کند و روشن است که امام همیشه در این گونه خیرات پیشتاز است.

همچنین گفته شده که مراد از ﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرِ﴾^۳ سایر احکام و قوانین تشریح شده در دین است، زیرا خیر جامعه و سعادت افراد و حیات ایشان در عمل به آن قوانین است.^۴ عمل به خیرات شامل تمامی اموری می‌شود که برای جامعه و همچنین تربیت فردی مفید باشد و ذکر برخی مصادیق از سوی مفسران بیانگر مصداق واضح آن است و گرنه شامل تمامی امور خیر می‌شود.

در نتیجه سبقت و پیشی گرفتن در خیرات با توجه به معناشناسی هر دو واژه در قرآن جزء شخصیت انحصاری ائمه علیهم السلام است، که در رأس خیرات امر به معروف و نهی از منکر بیان شده است و این سنگ بنای خیرات به شمار می‌رود؛ زیرا اگر معروف و منکر در جامعه تبیین نگردد و به آن عمل نشود هیچ کار خیری، خیر به شمار نخواهد آمد و ارزش‌گذاری آن سلیقه‌ای و عرفی خواهد شد.

حب اهل بیت علیهم السلام، نعمت مورد سؤال

... کنا یوما بین یدی علی بن موسی قال لی: لیس فی الدنیا نعیم حقیقی. فقال له بعض الفقهاء من یحضره: فیقول الله عز وجل ﴿ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۵ أما هذه النعیم فی

۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۲۱۳.

۲. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ پیشین، ج ۱، ص ۳۸۰.

۳. حج / ۷۷.

۴. رک: طباطبایی، سید محمد حسین؛ تفسیر المیزان، پیشین، ج ۱۴، ص ۵۸۱.

۵. تکوین / ۸.



الدنيا، وهو الماء البارد، فقال له الرضا... ولكن النعيم حبا أهل البيت ومولاتنا يسئل الله عباده عنه بعد التوحيد والنبوة.^۱

در این روایت بسیار مهم امام رضا علیه السلام با طرح پرسشی مقصود آیه را بیان می‌دارند. ایشان ابتدا در جمع دانشمندان می‌فرمایند شما این آیه ﴿ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ را چه معنا می‌کنید؟ حاضران جواب‌های متفاوتی می‌دهند؛ از جمله این که منظور از نعمت که در آخرت از آن سؤال می‌شود آب گوارا، طعام طیب و خواب راحت است. امام به نقل از امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: همین جواب‌ها در نزد جدم داده شد، ولی امام صادق علیه السلام غضبناک شدند و فرمودند: خداوند از نعمت و تفضلی که به مخلوقین داشته هیچ‌گاه سؤال نمی‌کند و منتی هم با دادن نعمت به مخلوقش بر او نمی‌گذارد، اما نعمتی که در آخرت از آن سؤال می‌کند دوستی ما اهل بیت و موالات ما پس از توحید و نبوت است، زیرا با آن به بهشت هدایت می‌شوید.

در ادامه امام رضا علیه السلام حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که ایشان به حضرت علی علیه السلام فرمودند: «نخستین چیزی که بندگان پس از موت از آن بازخواست می‌شوند پس از شهادت به خداوند یکتا و شهادت به پیامبری خاتم الانبیا سؤال از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.»

در این روایت امام رضا علیه السلام با اشاره به معنای باطنی آیه و به این نکته اشاره می‌کنند که امام به باطن آیات علم دارد و ولایت در اسلام جایگاهی والا دارد. کسی که در پی سپاس‌گزاری از حق تعالی است باید اول به نعمتی که به او عطا شده است علم پیدا کند و از آن پس می‌تواند به خوبی از نعمت داده شده بهره‌مند شود. وجود امام باعث امنیت زمین، آرامش و سیر طبیعی جهان است.

در حقیقت خداوند با ارسال رسول الله صلی الله علیه و آله و تعیین و نصب امام منتی بر بندگان دارد و آنان را مورد بازخواست قرار می‌دهد و عذر غاصبان و ضایع‌کنندگان حق امامت و ولایت را نمی‌پذیرد.

ناگفته نماند که شبیه به همین روایت از دیگر معصومان همچون امام باقر و امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که نشان‌دهنده وحدت در کلام معصومان و علم و آگاهی ایشان به باطن آیات است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «لو بقیت الارض بغير امام لساخت؛^۲ اگر زمین بدون امام بماند فرو می‌ریزد.»

معناشناسی نعيم و محبت

واژه (ن ع م) در قرآن به گونه‌های مختلف مانند: «انعم»، «نعيم» و «انعمت» به کار رفته است. گویاترین

۱. قندوزی؛ نیابیع/المودة، قم: انتشارات اسوه، ۱۴۱۶هـ، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. صدوق، محمد بن بابویه قمی؛ من لا یحضره الفقیه، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۶.

آیه در این موضوع آیه‌ای است که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^۱

امام صادق علیه السلام ذیل این آیه می‌فرماید: مراد از صدیقان و شهدا ما هستیم.^۲ به باور مفسران منظور از نعمت در این آیه، نعمت ولایت است.^۳

اما گاهی از معنای مخالف انعم، یعنی «مغضوب علیهم»، پی به حقیقت آن‌ها می‌بریم: ﴿صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين﴾.^۴

با بررسی این واژه معلوم می‌شود که شأن و مرتبه کسانی که شامل انعام خداوند می‌شوند از مؤمنان بالاتر است و آن‌ها انبیاء، صادقان، شهدا، و صالحان‌اند.

در فرهنگ روایی درباره محبت نیز کلام زیبایی از امام صادق رسیده که در پاسخ به پرسشی فرمودند: «مگر ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است؟»^۵ البته معنای حب و بغض و بیوند آن با ایمان نیاز به بحث طولانی دارد، اما مقصود امام رضا در این روایت تفسیری که فرمودند منظور از نعیم محبت ما اهل بیت است، این است که یکی از نشانه‌های ایمان واقعی، محبت اهل بیت در دل مومن است. محبت اهل بیت در قلب هر فرد مسلمان نعمتی است که به او عطا شده است و در فرهنگ روایی تأکید شده است که در کسی که زنا زاده باشد حب ما را در دل نخواهد داشت. اینک به چند روایت بیانگر معنای محبت اشاره می‌شود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «دوستی علی گناهان را فرو می‌خورد همچنان که آتش هیمه را.»^۶

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمودند: «تو را جز مومن دوست ندارد و جز منافق دشمنت ندارد.»^۷

۱. نساء / ۶۹.

۲. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ پیشین، ج ۱، ص ۵۱۴.

۳. رک: طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۴، ص ۶۵۱.

۴. فاتحه / ۶.

۵. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ پیشین، ج ۵، ص ۸۳.

۶. متقی هندی، علی بن حسام الدین؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹، ح ۳۳۰۲۱.

۷. همان، ح ۳۲۹۰۹.

دفع یک شبهه حدیثی

در تبیین معنای محبت، برخی شارحان به دلیل تتبع ناقص خانواده حدیثی دچار اشتباه شده‌اند تا جایی که حدیث امام باقر علیه السلام^۱ «... هل الدین الا الحب؟» را به دو گونه شرح داده‌اند. در یک برداشت مقصود از آن را محبت اجتماعی دانسته‌اند؛ یعنی دین، جز دوستی انسان‌ها با هم نیست و در برداشتی دیگر بیان شده که برای دینداری محبت اهل بیت علیهم السلام کافی است و نیازی به عبادت و طاعت نیست و اساس دین، دوستی اهل بیت علیهم السلام است.^۲ روشن است که برداشت نخست بر پایهٔ تتبع ناقص و اشتباه است و برداشت دوم هم برداشتی کامل و صحیح نیست؛ زیرا در روایات مشابهی که در این باره نقل شده است فردی از معصوم می‌پرسد که من نماز نمی‌خوانم ولی شمار را دوست دارم و یا این که من گاه‌گاه دچار گناهی می‌شوم ولی دوستی شما را به یاد می‌آورم و ... امام در جواب او فرموده‌اند: «مگر دین چیزی جز محبت است؟».

در روایات دیگر امام معصوم منظور پرسش‌گر را نخواندن نماز مستحبی بر شمرده‌اند و گرنه در فرهنگ رفتاری پیامبر اکرم انجام واجبات سرآمد همهٔ امور است.

در روایت دیگری مردی از پیامبر خدا در بارهٔ قیامت پرسید. حضرت فرمود: برای آن روز چه چیز آماده کرده‌ای؟ عرض کرد: چیز مهمی آماده نکرده‌ام، جز آن که خدا و پیامبرش را دوست دارم. حضرت فرمود: پس تو با کسی هستی که دوستش داری.^۳

پس محبت همراه با انجام واجبات و ترک محرّمات به نجات انسان می‌انجامد و او را مشمول شفاعت اهل بیت علیهم السلام می‌گرداند.

اهل بیت علیهم السلام و علم غیب

... قال: أو لیس انه یقول: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِنْ رَّسُولٍ﴾
 فرسول الله عند الله مرتضی، و نحن ورثة ذلك الرسول الذی اطلعه الله علی ما یشاء من غیبه،
 فعلمنا ما کان و ما یكون الی یوم القیامة.^۴

امام رضا علیه السلام به این هذاب فرمودند: اگر من خبر از مرضی در وجود تو در روزهای آینده دهم آیا تو مرا تصدیق می‌کنی؟ ابن هذاب گفت: نه، زیرا علم غیب مخصوص خداوند است. امام رضا علیه السلام فرمودند: مگر

۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین، ج ۸، ص ۷۹.

۲. رک: مسعودی، عبدالهادی؛ *آسیب‌شناسی حدیث*، انتشارات زائر، ۱۳۸۹، چاپ اول، ص ۱۶۴.

۳. متقی هندی، علی بن حسام الدین؛ پیشین، ح ۲۵۵۵۳.

۴. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ پیشین، ج ۵، ص ۴۴۲.



خدا نفرموده: او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی‌سازد، مگر بر آن پیامبری که از او خشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و پشت سرش نگهبانی می‌گمارد. پس رسول خدا ﷺ مرتضی و پسندیده نزد اوست و ما وارثان همان رسولی هستیم که خدا او را بر هر چه از غیب که خودش خواست، آگاه کرد. ما می‌دانیم آنچه را بوده است آنچه را تا قیامت خواهد بود.

ارتضی: صیغه اول ماضی باب افتعال از ریشه رضی است. به معنای راضی شدن و خشنود گشتن. اما میان رضا و ارتضی همانند قدرت و اقتدار تفاوت وجود دارد. بنا بر این، مرتضی بودن بالاتر از مرضی بودن است و شاید به همین جهت واژه مرتضی به کار رفته است، زیرا رسیدن به علم غیب کمال برتری می‌طلبد. ارتضی در آیه ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾^۱ به این معنا است که ملائکه هر کسی را شفاعت نمی‌کنند، تنها کسانی را شفاعت می‌کنند که دارای ارتضا باشند، و ارتضا به معنای داشتن دینی صحیح و مورد رضای خدا است؛ به استناد سخن خداوند که خودش فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ پس ایمان به خدا بدون شرک، ارتضایی است که وثی‌ها به دلیل شرک ندارند، و از جمله عجایب امر ایشان این است که خود ملائکه را شریک خدا می‌گیرند؛ ملائکه‌ای که شفاعت نمی‌کنند مگر غیر مشرکان را.^۲

غیب به چیزی گفته می‌شود که با حواس ظاهری ادراک نگردد ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾^۳ آگاهی از علم غیب بدون عبودیت حق تعالی و رضایت خداوند محقق نمی‌شود؛ چنان که همین معنا از آیه ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۴ به دست می‌آید و علم غیب با تعلیم و ریاضت و تفکر و تدبیر حاصل نمی‌شود، بلکه خداوند به هر که بخواهد تقویض می‌کند.

اگر اشکال شود که از آیه استنباط می‌شود که تنها رسول خداوند عالم به غیب است، پس چگونه این علم شامل امامان معصوم علیهم‌السلام می‌شود؟ پاسخ آن است که آیه در صدد برطرف کردن هرگونه تردید از اطراف رسالت است، نه معرفی آگاهان به علم غیب. علم غیب در آموزه‌های قرآنی به دو نوع تعریف شده است: مطلق و نسبی.

الف) غیب مطلق

به چیزی گفته می‌شود که برای همگان و در همه مقاطع وجودی، غیب باشد، مانند ذات اقدس الهی که

۱. انبیاء / ۲۸.

۲. رک: طباطبایی، سید محمدحسین؛ تفسیر المیزان، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۸۹.

۳. انعام / ۷۳.

با حواس درک‌کردنی است و نه با قلب و فکر قابل احاطه و اکتناه است؛ آیاتی مانند ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾^۱ و احادیثی همچون «یا من لا تحویه الفکر»^۲ بر این دسته دلالت دارد. افزون بر این، بر پایه روایات^۳ علم به روز قیامت از علوم غیبی مطلق است که کسی جز خداوند از آن آگاهی ندارد.

(ب) غیب نسبی

چیزی است که تنها در برخی مقاطع وجودی برای برخی از افراد غیب باشد؛ مانند: فرشتگان، اخبار گذشتگان و اخبار مربوط به آینده و ... چنین مواردی که برای بیشتر مردم از مغیبات است برای پیامبر اکرم ﷺ و اولیای خداوند غیب نیست؛ از این رو، امام علی علیه السلام می‌فرماید: «لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا.»^۴

در موضوع علم غیب با چند گروه آیات و روایات وجود دارد:

- ۱- برخی آیات علم غیب را مخصوص خداوند می‌دانند؛ مانند: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾^۵
- ۲- دسته‌ای دیگر علم غیب را برای غیر خداوند نیز اثبات می‌کنند؛ مانند آیه‌ای که حضرت عیسی علیه السلام به مردم می‌گفت:

﴿وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾^۶ و به شما می‌گویم که چه خورده‌اید و در

خانه‌های خود چه ذخیره کرده‌اید. ﴿

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

ای امام لایعلم ما یصیبه والی ما یصیر، فلیس ذلک بحجة لله علی خلقه؛^۷ کسی که نداند در مدت عمرش چه به او می‌رسد و سرانجامش چه خواهد شد، حجت خدا بر خلق نخواهد بود. به استناد روایات، خداوند دو گونه علم دارد؛ یکی علمی است که کسی غیر از خداوند نمی‌داند و دیگری علمی است که خداوند به رسولش آموخته و همین علم به امامان علیهم السلام نیز رسیده است. از این دو

۱. انعام / ۱۰۳.

۲. کفعمی؛ المصباح، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۳هـ، ص ۲۵۸.

۳. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، تهران: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۸ش، خطبه ۱۲۸.

۴. شافعی، محمد بن طلحه؛ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول صلی الله علیه و آله، بیروت: المکتبه المفید، ۱۴۰۶هـ، ص ۹۲.

۵. انعام / ۵۹.

۶. آل عمران / ۴۹.

۷. کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین، ج ۱، ص ۲۵۸.



گونه علم در برخی روایات به علم مکفوف و علم مبذول تعبیر شده است.^۱

امام رضا علیه السلام در سخنی در تأیید این موضوع می‌فرماید:

... عندنا علم البلیا و المنایا و أنساب العرب و مولد الاسلام و إنا لنعرف الرجل إذا رأیناه بحقیقة الإیمان و حقیقة النفاق و إن شیعتنا لمکتوبون بأسمائهم و أسماء آبائهم، أخذ الله علینا و علیهم الميثاق، ...^۲

امام در این بیان به همان علم غیب اشاره دارند که مخصوص اولیای خدا است. بنا بر این، معنای آیه مورد استناد امام رضا علیه السلام با توجه به آیات پیشین که درباره قیامت است، چنین می‌شود: خداوند می‌داند که قیامت و خصوصیات آن چیست، چه وقتی بر پا می‌شود و کسی را از این مطلب مهم آگاه نمی‌کند، مگر آن انسان کاملی که پسندیده و مرتضای او باشد. سؤال این است که چگونه می‌توان بین این آیات و روایات جمع کرد؟ در پاسخ به این پرسش به دو محور اساسی اشاره می‌کنیم:

۱- دسته اول که علم غیب را مخصوص خدا می‌داند، به علم استقلال‌ی نظر دارد و دسته دوم به علم تبعی و عرضی.

۲- علم خداوند به امور غیبی، بالفعل و علم غیر او، بالقوه است و به اراده افراد بستگی دارد.^۳

قدر و منزلت منازل اهل بیت علیهم السلام

قال: کتبت إلى أبي الحسن الرضا علیه السلام عن تفسیر ﴿فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أُذِنَ لَهُمْ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُمْ يَسْبَحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^۴ فكتب ...^۵

عبدالله بن جنبد می‌گوید: برای حضرت رضا علیه السلام نامه‌ای نوشتم و درخواست کردم تا تفسیر آیه ۳۶ سوره نور را برایم بیان فرماید. امام رضا علیه السلام در جواب من نوشت: اما بعد، محمد در میان مردم امین خدا بود پس از این که از دنیا رحلت کرد ما اهل بیت وارث او می‌باشیم، پس ما اکنون امنای پروردگار در روی زمین هستیم. علم منایا و بلایا و انساب عرب پیش ماست و می‌دانیم چه اشخاصی بر فطرت اسلام متولد شده‌اند و حقیقت ایمان

۱. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ پیشین، ج ۵، ص ۴۴۲.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین، ج ۱، ص ۳۸۵.

۳. ر.ک: جوادی آملی، عبدالله؛ ادب فنای مفریان، پیشین، ج ۳، ص ۴۱۵.

۴. نور/ ۳۶.

۵. قمی، علی بن ابراهیم؛ پیشین، ص ۴۵۷.



هر کس را می‌دانیم. هر کس بمیرد در حالی که ما را دوست داشته باشد، خداوند او را با ما مبعوث می‌کند. ما برای پیروان خود، نوری هستیم که با آن نور راه پیدا می‌کنند و هدایت می‌شوند. هر کس بخواهد هدایت شود، به وسیله ما هدایت می‌شود و هر کس با ما نباشد، مسلمان نیست.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر این آیه می‌فرماید:

مراد از رفع بیوت، رفع قدر و منزلت و تعظیم آن‌ها است و چون عظمت و علو خاص خدای تعالی است و احدی شریک او نیست، مگر آنکه باز منتسب به او باشد که به مقدار انتسابش به او، از آن بهره‌مند می‌شود، پس اذن خدا به این که این بیوت رفیع المقام باشند به خاطر این است که این بیوت منتسب به خود اویند. از اینجا معلوم می‌شود که دلیل رفعت این خانه‌ها همان **﴿يَذَكِّرْ فِيهَا اسْمُهُ﴾** است، یعنی همین است که در آن بیوت نام خدا برده می‌شود. و چون از سیاق بر می‌آید که این ذکر نام خدا استمراری است و یا حداقل آماده آن هست؛ لذا برگشت معنا به این می‌شود که: اهل این خانه‌ها همواره نام خدا را می‌برند و در نتیجه قدر و منزلت آن خانه‌ها بزرگ و رفیع می‌شود.^۱

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند: منظور چه بیوتی است؟ فرمود «بیوت الانبیاء» است. ابوبکر پرسید این خانه (اشاره به خانه حضرت فاطمه و حضرت علی کرد) نیز از آن جمله است؟ پیامبر فرمود: «نعم من افاضلها؛ آری این از برترین آن‌ها است.»^۲

از گفتار قرآنی امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه چنین بر می‌آید که مصداق باشرافت‌ترین منازل، بیوت نبی خدا و اهل بیت او است. از این رو، امام رضا علیه السلام در ادامه می‌فرماید که ما اهل بیت وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم؛ یعنی منازل ما نیز همانند بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. در این بیوت شیطان راهی ندارد، زیرا پیوسته ذکر خداوند به صورت اکمل انجام می‌شود. از سویی، در روایت نورانی امام علیه السلام و دیگر ائمه معصوم علیهم السلام مصداق اتم اهل ذکر، ائمه اطهار علیهم السلام معرفی شده‌اند.

با توجه به آیه پیش از آن که از چگونگی مثل نور خداوند سخن به میان آمده و فرموده است: **﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**. در روایات تأکید شده است که این نور در خانه‌هایی واقع شده که یاد خدا هر

۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ تفسیر المیزان، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۷۵.

۲. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۳۶۷.

صبح و شام در آن طنین انداز می‌شود و صاحبان آن اهل ذکرند و «هیچ تجارتی آن‌ها را از یاد خدا غافل نمی‌کند»؛ بنا بر این، حفاظت‌کنندگان این نور کسانی هستند که خداوند به آن‌ها شرافت و بزرگی عطا کرده باشد، کسانی که از قدر و منزلت آن نور باخبرند و وظیفه هدایت بشریت را بر عهده دارند.

میدان معنایی بیت در قرآن

واژه «بیت» در قرآن به گونه‌های متنوعی مانند: بیت، بیوت، البیت الحرام و اهل البیت به کار رفته است که در بیشتر موارد به دلیل اضافه انتسابی به افراد آن دارای مراتب شرافت و یا عدم شرافت شده است. نخستین انتساب این واژه در قرآن در باشرافت‌ترین آن، به خانه کعبه دیده می‌شود: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱ و در مواردی همین واژه جایگزین واژه کعبه می‌شود؛ مانند: ﴿فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ﴾^۲ این واژه در فرهنگ عرب زمان نزول نیز یک بار معنایی خاص داشته است؛ آنجا که قرآن می‌فرماید کافران از پیامبر پرسیدند که آیا خانه‌ای از طلا دارد و ایمانشان را مشروط به آن کردند: ﴿أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ﴾^۳

در ترکیب دیگر این واژه با واژه «اهل» یعنی اهل بیت، معنی خاندان جلوه می‌کند؛ نمونه‌هایی مانند آیه ﴿هَلْ أَذِلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ﴾^۴ که مراد خاندان حضرت موسی است یا در آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^۵ که مراد خاندان پیامبر اکرم ﷺ است. همچنین در آیه ﴿وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ﴾^۶ که مراد خاندان حضرت ابراهیم علیهِ السلام است.

بنا بر این، با در نظر گرفتن آیه تطهیر که طهارت را به اهل بیت پیامبر نسبت داده است و آیه مورد بحث که رفع بیوت به دلیل انجام ذکر خداوند در آن قدر و منزلت یافته است، تنها گزینه مصداق مناسب آیه، خانه‌های اهل بیت پیامبر و ائمه معصوم علیهم السلام است که در کلام امام رضا علیهِ السلام نیز بدان اشاره شده است.

۱. آل عمران / ۹۶.

۲. بقره / ۱۵۸.

۳. اسراء / ۹۳.

۴. قصص / ۱۲.

۵. احزاب / ۳۳.

۶. هود / ۷۳.





مصدق اهل الذکر

قال الامام الرضا عليه السلام: قال الله عز وجل: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ فنحن أهل الذکر فاسألونا ان کتتم لا تعلمون... فالذکر رسول الله صلى الله عليه وآله ونحن أهله.^۲

در این روایت امام، بارزترین مصداق اهل ذکر را ائمه معصوم علیهم السلام معرفی می‌نمایند. در حالی که عالمان حاضر در مجلس مراد از آیه را عالمان یهود و نصاری می‌دانند، امام علیه السلام از این سخن متعجب می‌شوند و می‌فرمایند: آیا این صحیح است در صورتی که آن‌ها ما را به دین خود می‌خوانند و می‌گویند: دین ما از اسلام برتر است. بله مصداق ذکر رسول الله صلى الله عليه وآله است و ما اهل بیت علیهم السلام نیز اهل ذکر هستیم و این مطلب در کتاب خدا هم بیان شده، آنجا که در سوره طلاق فرمود:

از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (زیرا) خداوند چیزی که مایه تذکر شما است بر شما نازل کرده، رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می‌کند.^۳

ذکر به معنی آگاهی و اطلاع است و در برابر غفلت و فراموشی قرار دارد. «اهل ذکر» مفهومی وسیع دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه‌های مختلف شامل می‌شود. اگر بسیاری از مفسران «اهل ذکر» را در اینجا به معنای عالمان اهل کتاب تفسیر کرده‌اند به معنای محدود بودن مفهوم اهل ذکر نیست، بلکه از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است.

ذکر، نقطه آغازین بندگی و معرفت به خالق هستی است و معنای ابتدایی ذکر، تسبیح و تقدیس با الفاظ و عباراتی است که در توجه دادن انسان به سیر روحانی و ترک معاصی لازم است. بنا بر روایات، اهل ذکر واقعی، به معنای اتم و اکمل، رسول خدا صلى الله عليه وآله و اهل بیت آن حضرت هستند.

باید دانست که «هرگز نمی‌توان به بهانه ذکر قلبی یا با اتکای بر آن، ذکر زبانی را نادیده گرفت و برای نمونه از نماز، دعا، مناجات و ... چشم‌پوشی کرد. ذکر زبانی، افساری برای قلب و به بند کشیدن و رام کردن آن است و راهی برای ذکر قلبی به شمار می‌رود، به ویژه اگر دائمی باشد.»^۴

علامة طباطبائی رحمته الله در این زمینه می‌فرماید:

۱. نحل / ۴۳.

۲. صدوق، محمد بن بابویه قمی؛ عیون اخبار الرضا، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۷.

۳. طلاق / ۱۱۱۰.

۴. قیصری، داوود؛ شرح فصوص الحکم قیصری، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۲هـ ج

۲، ص ۱۰۸۴.



می‌سازد. در بازشناسی اجمالی مهم‌ترین منابع دانش پیشوایان شیعه علیهم‌السلام می‌توان از روح القدس، جامعه، مصحف فاطمه علیها‌السلام، صحف و کتب انبیا، عمود نور، الف باب، تحدیث (نقر و نکت)، قرآن، اسم اعظم یاد کرد.^۱ البته آیات زیادی در باره چگونگی علم امام به قرآن وجود دارد از جمله آیات مربوط به راسخان در علم و آیه ﴿و من عنده علم من الكتاب﴾^۲ که به دلیل روایات تفسیری و دیدگاه شیعه آگاهی امام به قرآن ثابت شده است. این ارتباط و پیوستگی امام با قرآن به گونه‌ای است که امام در جایی می‌فرماید: «لا یفارقون القرآن و لا یفارقهم».^۳

حضرت امام علی علیه‌السلام در توصیف ائمه علیهم‌السلام می‌فرماید:

ان الله تبارک و تعالی طهرنا و عصمنا و جعلنا شهداء علی خلقه و حجتہ فی ارضه و جعلنا مع القرآن و جعل القرآن معنا لانفارقہ و لا یفارقنا؛^۴ خداوند تبارک و تعالی همانا ما را پاک گردانید و به ما عصمت عطا نمود و ما را بر خلقش شاهد گرفت و ما را حجت خود در زمین قرار داد و ما را در کنار قرآن و قرآن را در کنار ما قرار داد، نه ما از آن جدایی میپذیریم و نه آن از ما فاصله می‌گیرد.

در عبارتی دیگر قرآن دارای ظاهر و باطنی است که در عین این که ظاهر و باطن قرآن با یکدیگر ارتباط و پیوستگی دارند، باطن قرآن از جمله اعجاز قرآن است و اثبات علم امام به باطن قرآن از امتیازات امام به شمار می‌رود.

همچنین از امام رضا علیه‌السلام روایت تفسیری دیگری در همین رابطه نقل شده است که دلالت بر اثبات علم امام دارد:

... قال: سألت أبا الحسن عن قول الله ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾^۵ قال: هو الإمام.^۶

روشن است که مصداق امام که از سوی خداوند، صاحبان علم معرفی گردیده‌اند و شهادتشان معتبر است، انبیای الهی و اوصیای ربانی‌اند که از آیات آفاقی و انفسی، یکتایی خدا را به یقین درک می‌کنند. در برخی

۱. ر.ک: شاکر، محمدتقی؛ منابع علم امام، قم: دار الحدیث، ۱۳۹۰، ص ۸۸-۲۵.

۲. رعد / ۴۳.

۳. طبرسی؛ مجمع‌البیان، تحقیق رضا ستوده؛ تهران: انتشارات فراهانی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۵.

۵. آل عمران / ۱۸.

۶. عیاشی، محمد بن مسعود؛ کتاب التفسیر، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰هـ، ج ۱، ص ۱۶۶.



روایات^۱ مصداق عدل باطنی امیرالمؤمنین علیه السلام تعیین شده است. اما مراد آیه از شهادت دادن عالمان چیست؟ در آیه تقدیم و تأخیری صورت گرفته و همین باعث شده است برخی به اشتباه روند. به همین جهت علامه طباطبایی بر این نکته تأکید دارند که صاحبان علم به یگانگی خداوند شهادت می‌دهند در حالی که خداوند قائم به قسط نیز هست، نه این که صاحبان علم به قائم به قسط بودن خداوند شهادت داده‌اند. در ادامه علامه می‌فرماید: اولاً: مراد از شهادت به طوری که از ظاهر آیه شریفه بر می‌آید شهادت «قولی» است نه «عملی»، هر چند که شهادت عملی خدا بر یکتایی و عدالتش نیز در جای خود صحیح و حق است، چون عالم وجود با نظام واحدش شهادت می‌دهد بر این که معبودی واحد دارد و با تمامی جزء جزء وجودش که همان اعیان موجودات است شهادت می‌دهد که اگر معبودی غیر از او بود نظامی چنین متصل و به هم پیوسته نمی‌داشت. ثانیاً: جمله: ﴿قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾ حال از فاعل شهد الله یعنی حال از الله است و عامل در این حال هم جمله «شهد» است.

و به عبارتی روشن‌تر «قیام خدا به قسط» آن چیزی نیست که خدا و ملائکه و اولوا العلم بر آن شهادت داده‌اند؛ بلکه چگونگی و حالت شهادت دادن خدا را می‌رساند و معنایش این است که خدا در حالی که قائم به قسط است شهادت می‌دهد بر این که معبودی به جز او نیست و ملائکه و اولوا العلم هم همین شهادت را می‌دهند. دلیل ما بر این معنا ظاهر آیه است که بین جمله: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» و جمله: «قَائِمًا بِالْقِسْطِ» جدایی انداخته و بین دو جمله، کلمات «وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ» را آورده و اگر مسئله قیام به قسط هم از اجزای شهادت بود جا داشت که بفرماید «شهد الله انه لا اله الا هو، قائماً بالقسط و الملائكة». از اینجا روشن می‌شود این که جمعی از مفسران در تفسیر آیه، شهادت را شهادت عملی و قیام به قسط را هم جزء شهادت گرفته‌اند، خطا رفته‌اند.^۲

همچنین در روایت تفسیری دیگر از امام رضا علیه السلام چنین تبیین شده است.

عن أبي الحسن الرضا في قول الله عز وجل ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۳ قال: علي.^۴

علامه طباطبایی علیه السلام می‌فرماید: «و با همین بیان گفته جمعی که گفته‌اند: آیه شریفه در حق علی علیه السلام نازل شده و همچنین روایاتی که در این باره وارد شده تأیید می‌شود. پس اگر جمله «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»

۱. ر. ک: عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ پیشین، ج ۱، ص ۳۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۲.

۳. رعد / ۴۳.

۴. صفار، محمد بن حسن؛ بصائر الدرجات، تحقیق میرزا حسن کوچه باغی؛ تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۲، ص ۲۱۴.



به کسی از گروندگان به رسول خدا ﷺ منطبق گردد، قطعاً به علی علیه السلام منطبق خواهد شد، چون او بود که به شهادت روایات صحیح و بسیار، از تمامی امت مسلمان داناتر به کتاب خدا بود.^۱

در روایتی دیگر امام علی علیه السلام این آیه را بافضیلت‌ترین منقبتی می‌دانند که در قرآن در حق ایشان نازل شده است.^۲ بنا بر این، با وجود روایت ثقلین و دیگر روایات در این باره انطباق آیه به حضرت علی علیه السلام صحیح‌ترین وجه است و تنها کسی که می‌تواند مصداق قرآن ناطق باشد و کلام وحی را به نطق درآورد امام است. در بررسی جریان تفسیر از سوی امامان معصوم علیهم السلام به این نتیجه می‌رسیم که بهترین برداشتهای قرآنی و تعیین مصادیق صحیح و نیز آموزش قواعد کلی اصول، فقه و کلام به دست امام صورت گرفته است. آنجا که امام صادق و امام باقر علیهم السلام به قواعد اصولی و فقهی پرداخته و در اثر روشنگری‌های قرآنی امامان معصوم علیهم السلام بود که فقه شیعه به پویایی خود رسید و توقفی در آن رخ نداد.

مودت، اجر رسالت

... فقال الرضا عليه السلام: الحمد لله الذي أورث أهل بيته موارث النبوة و استودعهم العلم و الحكمة و جعلهم معدن الامامة و الخلافة، و أوجب و لايتهم و شرف منزلتهم فامر رسوله بمسألة أمته مودتهم، إذ يقول: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۳ و ما وصفهم به من إذهابه الرجس عنهم و تطهيره إياهم في قوله: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۴.

امام رضا علیه السلام در پایان یک روایت پس از تبیین جایگاه امامت و پاسخ به شبهات مطرح شده از سوی مأمون و عالمان حاضر در مجلس، به شیوه شکرگزاری فرمودند:

حمد و ستایش مخصوص کسی است که اهل بیت پیامبرش را وارثان او قرار داد و علم و حکمت را در اختیار آنان به ودیعه گذاشت و آنها را معدن امامت و خلافت قرار داد و ولایتشان را واجب گردانید، سپس رسولش دستور مودت داد نسبت به اهل بیتش: «بگو ای پیامبر، من از شما اجر رسالت را طلب نمی‌کنم به جز مودت درباره اهل بیتم و نیز هرگونه پلیدی از آنان دور است» و فرمود: «همانا خداوند

۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ تفسیر المیزان، پیشین، ج ۱۱، ص ۵۳۰.

۲. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ پیشین، ج ۲، ص ۵۲.

۳. شوری / ۲۳.

۴. احزاب / ۳.

۵. صدوق، محمد بن بابویه قمی؛ عیون اخبار الرضا، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۶.

پلیدی را از شما اهل بیت دور کرده شما را پاک و پاکیزه قرار داد.»

روشن است که پیامبر ﷺ برای تبلیغ دین و رهایی انسان از شرک، تلاش‌های فراوانی کرد؛ لذا در ذهن مخاطبان چنین سؤالی به وجود آمد که آیا اجر و مزد رسالت پیامبر ﷺ چیست؟ خداوند فرمود: بگو من جز مودت اهل بیتم اجری نمی‌خواهم.^۱

میدان معنایی ذوی القربی در قرآن

واژه ذی القربی یازده مرتبه در قرآن به کار رفته است. با نگاه به تفسیر تک تک این آیات معنای جامعی از ذی القربی به دست می‌آید که شامل اقربای نزدیک است نه قبیله و عشیره؛ برای نمونه در جایی می‌فرماید: ﴿فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^۲ واژه «ذی القربی» به معنای صاحب قرابت از ارحام است.^۳

اما مسئله اجر رسالت در آیات دیگری نیز بیان شده است. در آنجا می‌فرماید: هیچ‌گونه اجری بر رسالت خود نمی‌خواهم ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۴ ﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾^۵ ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾^۶ ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ﴾^۷ ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^۸ اما در این آیه مودت بر ذی القربی استثنا شده است. علامه طباطبایی می‌فرماید: خدای تعالی در آیه مورد بحث اجری برای رسول خدا ﷺ معین کرده و آن عبارت است از مودت نسبت به اقربای آن جناب و این را به یقین از مضامین سایر آیات این باب می‌دانیم که این مودت امری است که باز به استجابت دعوت برگشت می‌کند، حال یا استجابت همه دعوت، و یا بعضی از آن که اهمیت بیشتری دارد. و به هر حال، ظاهر این استثنا این است که استثنای متصل است، نه منقطع. چیزی که هست باید به طور ادعا، مودت به ذی القربی را از مصادیق اجر دانست، پس دیگر حاجتی نیست به این که ما نیز مانند دیگران خود را به زحمت بیندازیم تا هر طور

۱. شوری / ۲۳.

۲. روم / ۳۸.

۳. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، پیشین، ج ۱۶، ص ۲۷۷.

۴. شعرا / ۱۸۰.

۵. یوسف / ۱۰۴.

۶. ص / ۸۶.

۷. سبا / ۴۸.

۸. انعام / ۹۰.

شده استثنا را منقطع بگیریم.^۱

البته در تفسیر این آیه اختلاف نظر وجود دارد، اما نظر عالمان و مفسران شیعه و برخی از اهل سنت بر این است که: دوستی ذوی القربی چنان که بیان شد به مسئله ولایت و قبول رهبری ائمه معصوم علیهم السلام از دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله برمی گردد که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله و ادامه مسئله ولایت الهیه است. پر واضح است که پذیرش این ولایت و رهبری همانند نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله سبب سعادت انسان‌ها است.

با این حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مواضع مختلف به تبیین مصداق اهل بیت خویش پرداختند و اگر این مصداق تعیین نمی شد، آل فلان و آل فلان ادعا می کردند که مصداق اهل بیت ماییم، اما خداوند برای تصدیق پیامبر خود آیه تطهیر را نازل کرد، تا افزون بر تصدیق مصداقی، آنان را از هر عیب و نقصی مبرا اعلام نماید. باور برخی عالمان اهل سنت که منظور از اهل بیت علیهم السلام اقوام و عشیره پیامبر صلی الله علیه و آله است از بزرگ‌ترین ظلم‌ها در حق اهل بیت است، زیرا با این حال مشرکان قریش هم از عشیره پیامبرند و این با نظر پیامبر صلی الله علیه و آله متفاوت است.

نوع طهارت نیز که در این روایت به اهل بیت معصومین علیهم السلام نسبت داده شده طهارتی کامل است، چنان که از عبارت «تطهیراً» که مفعول مطلق تأکیدی است به دست می آید. برخی عالمان اهل سنت به این مطلب اشاره دارند.^۲ قندوزی حنفی ذیل آیه شریفه از شریف سمهودی نقل کرده است: «و تأکید دلیلی علی ان طهارتهم طهاره کامله فی اعلی مراتب الطهاره؛ و تأکید آیه شریفه بر طهارت به معنای این است که این یک طهارت کاملی در عالی‌ترین مراتب است.

مصداق اولی الامر

... عن أبان أنه دخل على أبي الحسن الرضا قال: فسألته عن قول الله ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ فقال: ذلك على بن أبي طالب ثم سكت، قال: فلما طال سكوته قلت: ثم من؟ قال: ثم الحسن، ثم سكت فلما طال سكوته، قلت: ثم من؟ قال: الحسين، قلت: ثم من؟ قال: ثم علي بن الحسين وسكت، فلم يزل يسكت عند كل واحد حتى أعيد المسألة، فيقول، حتى ساهم إلى آخرهم.^۳

۱. طباطبایی، سید محمد حسین؛ تفسیر المیزان، پیشین، ج ۱۸، ص ۶۱.

۲. قندوزی، نیایع الموده، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۳، باب ۳۳.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود؛ پیشین، ج ۱، ص ۲۵۱.



در این روایت شخصی از امام رضا علیه السلام درباره آیه اولی الامر می‌پرسد. امام می‌فرماید اولی الامر یعنی علی بن ابی طالب. سپس آن شخص می‌پرسد پس از ایشان چه کسی است؟ امام می‌فرماید حسن بن علی و همی‌نطور تا امام دوازدهم معرفی می‌کنند.

نکته مهم این آیه آن است که واژه «اطیعوا» دو مرتبه تکرار شده است که برخی مفسران تکرار آن را به معنای تاکید بر اطاعت می‌پندارند ولی برخی^۱ تکرار را به نحوه اطاعت می‌دانند نه تاکید؛ یعنی اطاعت از خداوند به نحوی و اطاعت از پیامبر به نحوی دیگر است.

ویژگی‌های اولی الامر

بر پایه آیه پنجم سوره نساء نخستین ویژگی اولی الامر عصمت است. این آیه اطاعت را به چیزی مقید نموده است و از طرفی آنان دخل و تصرفی در شریعت ندارند بلکه همان چیزی را اعلام می‌کنند که خدا و رسولش امر کرده‌اند. حتی تصور عدم عصمت اولی الامر نیز در آیه درست نیست، زیرا آنان که از سوی خداوند واجب‌الاطاعه گردیده‌اند لزوماً باید معصوم باشند.

در برابر این دیدگاه در تفسیر اولی الامر، سخنان بسیاری از فریقین وجود دارد؛ از جمله این که منظور از اولی الامر اهل حل و عقدند و یا این که مراد آیه هر چه باشد این دستور بر اطاعت از اولی الامر دلیلی بر برتری آنان بر دیگر افراد نیست؛ آن گونه که دستور بر اطاعت از حاکم ستمگر در مواردی اجبار می‌شود. به هر حال با توجه به ظاهر و باطن آیه اولی الامر در مورد اهل بیت پیامبر که وارثان علم اویند ثابت گردیده است.

افزون بر این، شکی نیست که اصل اولیه قوام جامعه بر اطاعت از حاکم است و در اینجا خداوند اطاعت از خویش و رسول و اولی الامر را واجب گردانیده و در ادامه می‌فرماید: «در هنگام اختلاف اگر ایمان دارید به خدا و رسولش مراجعه کنید.»^۲ پس بر مردم واجب است که رسول را در دو ناحیه اطاعت کنند، یکی ناحیه احکامی که با وحی بیان می‌کند: ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۳ و دیگر احکامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان نظریه و رأی صادر می‌نماید: ﴿لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾^۴.

همچنین در هر زمانی اطاعت از یک امام واجب است و خطاب «اولی الامر منکم» به این موضوع

۱. طباطبایی، سید محمدحسین؛ تفسیر المیزان، پیشین، ج ۴، ص ۶۱۸.

۲. نساء / ۵۹.

۳. نحل / ۴۴.

۴. نساء / ۱۰۵.



اشاره دارد. لذا امام پس از سکوتی نام امام بعدی را بازگو می‌کند.

علامه در تفسیر المیزان می‌فرماید:

ما نمی‌توانیم جمله ﴿وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ را حمل بر جماعتی کنیم که برای حل و عقد امور جامعه دور هم جمع می‌شوند و معنا ندارد بفرماید هیئت اجتماعی اهل حل و عقد را اطاعت کنید، حال این فرمان را به هر معنایی که تفسیرش بکنیم بالأخره معنای درستی به دست نمی‌دهد.

به ناچار باید بگوییم منظور از «اولی الامر» افرادی از امت‌اند که در گفتار و کردارشان معصوم‌اند و به راستی اطاعتشان واجب است، به عین همان معنایی که اطاعت خدا و رسولش واجب است و چون ما قدرت تشخیص و پیدا کردن این افراد را نداریم به ناچار محتاج می‌شویم به این که خود خدای تعالی در کتاب مجیدش و یا به زبان رسول گرامیش این افراد را معرفی کند و به نام آنان تصریح نماید. قهراً آیه شریفه با کسانی منطبق می‌شود که رسول خدا ﷺ در روایاتی که از طرق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام تصریح به نام آنان کرده و فرموده اولی الامر اینان هستند.^۱

ولایت، برترین نعمت

عن الرضا علیه‌السلام قال قلت: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾^۲

قال: بولاية محمد وآل محمد علیهم‌السلام خير مما يجمع هؤلاء من دناهم.^۳

در روایتی در تفسیر آیه چنین آمده که: «مراد از فضل رسول الله و مراد از رحمت امیر المؤمنین است، پس شیعیان ما باید بدین نعمت ولایت خشنود باشند که از طلا و ثروت با ارزش‌تر است.»^۴ در برخی از تفاسیر فضل به نعمت ظاهری و رحمت به نعمت باطنی تفسیر شده است، بعضی دیگر گفته‌اند: فضل الهی آغاز نعمت و رحمت او دوام نعمت است.^۵

نعمت ولایت که امام آن را بهتر از نعمت‌های دیگر می‌داند در حقیقت مایه سعادت انسان است و این بیان اشاره به همان نعمتی است که در غدیر خم به کمال خود رسید، گویا تا آن زمان این نعمت ناقص

۱. طباطبایی، سید محمدحسین؛ تفسیر المیزان، پیشین، ج ۴، ص ۶۳.

۲. یونس / ۵۸.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ پیشین، ج ۱، ص ۴۲۳.

۴. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ پیشین، ج ۲، ص ۳۰.

۵. مکارم شیرازی، ناصر؛ برگزیده تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲، ج ۸، ص ۳۲.



بوده و با ابلاغ ولایت، کمال یافته است. پذیرش ولایت محمد و اهل بیتش مایهٔ سربلندی انسان است، چنان که سرپیچی از ولایت هیچ ضرری بر ایشان وارد نمی‌کند.

مراد از رحمت در کاربردهای قرآنی آن مانند: رحمت، رحمان، رحیم و رحماء به معنای: احسان، نبوت، باران، استجاب دعا و برکت است که معنای جامع همان خیر و برکت است. لذا تشبیه این واژه به ولایت محمد و خاندان او که بهتر از هر آن چیزی است که در دنیا به انسان می‌رسد، بسیار قابل توجه است؛ زیرا نعمت ولایت اهل بیت رحمتی از سوی پروردگار است که در آخرت نیز مورد بازخواست قرار خواهد گرفت: ﴿ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم﴾^۱.

حمل امانت الهی، بزرگ‌ترین افتخار بشر

قال، سألت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن قول الله عز وجل: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا﴾^۲ فقال: الأمانة الولاية من ادعاهها بغير حق فقد كفر.^۳

آیهٔ عرضهٔ امانت بر انسان در حقیقت نشان‌دهندهٔ مصداق اتم و اکمل انسانی است که خداوند از او به عنوان خلیفهٔ خود در زمین یاد کرده است، همانی که مورد اعتراض ملائکه قرار گرفت و خداوند در جواب آن‌ها فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲ همین انسانی که شما بیم خونریزی و فساد او را دارید خلیفهٔ من در زمین است و مهر ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۵ بر او زده و چنان مقامی دارد که باید مسجود ملائکه شود، اما در برابر مقام خلیفهٔ الهی، افرادی هم به درجهٔ «اسفل السافلین» تنزل می‌یابند.

امام رضا عليه السلام به روشنی در تفسیر امانتی که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها نتوانستند آن را به دوش کشند و از این میان تنها فرزندان حضرت آدم آن را قبول کردند، می‌فرمایند: «امانت همان ولایت است که هر کس به ناحق ادعا کند از زمرهٔ مسلمانان بیرون می‌رود.»

و از اینجا عظمت مقام ولایت یعنی همان خلیفهٔ الهی روشن می‌شود. البته در بارهٔ این که مفهوم عرضهٔ امانت چه بود؟ امانت چیست؟ چرا انسان ظلوم و جهول آن را پذیرفت؟ و پرسش‌هایی از این دست

۱. تکوین / ۸.

۲. احزاب / ۷۲.

۳. صدوق، محمد بن بابویه قمی؛ عبود / اخبار الرضا، پیشین، ۱۶۶.

۴. احزاب / ۷۲.

۵. اسراء / ۷۰.



میان مفسران نظرات متفاوتی وجود دارد که علامه به خوبی آن را تبیین نموده‌اند:

و اما این که این امانت چیست؟ از آیه ﴿لِيَعَذَّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۱ برمی‌آید که امانت مذکور چیزی است که نفاق و شرك و ایمان هر سه بر حمل آن امانت مترتب می‌شود، در نتیجه حاملان آن امانت به سه طائفه تقسیم می‌شوند، چون کیفیت حمل آنان مختلف است. از این جا می‌فهمیم که ناگزیر امانت مذکور امری است مربوط به دین حق، که دارنده آن متصف به ایمان و فاقد آن متصف به شرك و آن کس که ادعای آن را می‌کند، ولی در واقع فاقد آن است، متصف به نفاق می‌شود.

اما مراد از امانت مزبور کمالی است که از ناحیه تلبس و داشتن اعتقادات حق و نیز تلبس به اعمال صالح، و سلوک طریقه کمال حاصل شود به این که از حسیض ماده به اوج اخلاص ارتقا پیدا کند و خداوند انسان حامل آن امانت را برای خود خالص کند، این است آن احتمالی که می‌تواند مراد از امانت باشد، چون در این کمال هیچ موجودی نه آسمان و نه زمین و نه غیر آن دو، شریک انسان نیست. از سویی دیگر چنین کسی تنها خدا متولی امور او است، و جز ولایت الهی هیچ موجودی از آسمان و زمین در امور او دخالت ندارد، چون خدا او را برای خود خالص کرده است. پس مراد از امانت عبارت شد از ولایت الهی و مراد از عرضه داشتن این ولایت بر آسمان‌ها و زمین و سایر موجودات مقایسه این ولایت با وضع آن‌ها است و معنای آیه این است که: «اگر ولایت الهی را با وضع آسمان‌ها و زمین مقایسه کنی، خواهی دید که این‌ها تاب حمل آن را ندارند و تنها انسان می‌تواند حامل آن باشد» و معنای امتناع آسمان‌ها و زمین و پذیرفتن و حمل آن به وسیله انسان این است که در انسان استعداد و صلاحیت تلبس آن هست ولی در آسمان‌ها و زمین نیست.

جمله «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» معنایش این است که: ما ولایت الهی و استکمال به حقایق دین حق را، چه علم به آن حقایق و چه عمل بدان‌ها را، بر آسمان‌ها و زمین عرضه کردیم و معنای عرضه کردن آن، این است که ما یک یک موجودات را با آن سنجیدیم و قیاس کردیم، هیچ یک استعداد پذیرفتن آن را نداشتند، به جز انسان.»^۲

در کتب تفسیری مصادیق دیگری نیز بر اساس روایات برای امانت ذکر شده است، از جمله: «امامت و ولایت، قرآن، امانت‌های سپرده شده توسط دیگران، اعضای بدن، نماز، ولایت الهیه، عقل و خرد،

۱. احزاب / ۷۳.

۲. طباطبایی، سید محمدحسین؛ تفسیر المیزان، پیشین، ج ۱۶، ص ۵۲۶.

اختیار، تکلیف و اوامر و نواهی، خلاقیت و ابداع، عشق و...»

برای نمونه در تطبیق امانت به نماز در حالات امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که حضرت زمان فرا رسیدن ادای فرایض رنگ صورتشان تغییر می‌کرد و لرزه بر اندامشان می‌افتاد و می‌فرمود: وقت نماز است، وقت ادای امانتی است که خداوند بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد و آن‌ها از پذیرش آن خودداری ورزیدند.^۱

در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

خداوند تبارک و تعالی ارواح را هزار سال قبل از اجساد خلق کرد و اشرف آن‌ها را محمد و علی و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام قرار داد و خداوند فرمود افراد نزد من این‌ها هستند... بهشت و جهنم را به خاطر دوستان و دشمنان این‌ها قرار دادم... و امانت من نزد مخلوقاتم ولایت ایشان است...^۲

ابن عربی، امانت را «نیابت از خداوند در بندگان» و همان مقام خلافت الهی انسان می‌داند و می‌نویسد: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾؛ «و ای امانت اعظم من النبیة عن الخلق فی عبادة فلا یصرفهم الا بالحق فلا یؤد من الحضور الدائم و من مراقبة التصریف»^۳ کدام امانت از نیابت از خلق مهم‌تر است...».

مرحوم شیخ طبرسی در کتاب احتجاج، روایتی از امام علی علیه السلام را نقل می‌کند:

این امانت، در انبیا و اوصیای ایشان قرار داده شده است، زیرا خداوند آنان را امین خود در میان خلق و حجت خود در زمین قرار داده است و تنها کسی که از هر رجسی پاک باشد می‌تواند آن را حمل کند.^۴

مراتب وجودی توحید

حدیثنا علی بن موسی الرضا عن أبیه عن جدّه عن أبیه محمد بن علی فی قوله عز وجل: ﴿فُطِرَتَ اللهُ التّی فُطِرَ النَّاسَ عَلَیْهَا﴾^۵ قال: هو لا إله إلا الله محمد رسول الله علی أمير المؤمنين ولی الله إلی

۱. ابن ابی جمهور؛ عوالی اللئالی، قم: انتشارات سیدالشهداء، ۱۴۰۵ هـ، ج ۲۱، ص ۶۲۱.

۲. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ پیشین، ج ۴، ص ۳۱۰.

۳. ابن عربی؛ فتوحات مکیه، بیروت: دار صادر، بی تا، ج ۴، ص ۱۸۵.

۴. طبرسی؛ مجمع البیان، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۲.

۵. روم/ ۳۰.

هیئتنا التوحید.^۱

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «امام باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ فرمود: فطرت و سرشت مورد نظر این آیه عبارت است: از لا اله الا الله (توحید) محمد رسول الله (نبوت) علی امیر المؤمنین (امامت و ولایت) تا اینجا توحید است.»

این روایت که به معنای باطنی آیه اشاره نموده است، حد و مرز توحید را نمایان می‌کند؛ یعنی این که توحید از اعتقاد به یگانگی خداوند آغاز و با نبوت و امامت تکمیل می‌شود.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «از رسول خدا سؤال شد، هر کس بگوید لا اله الا الله مؤمن است؟ فرمودند: دشمنان ما به یهود و نصاری ملحق می‌شوند و شما مسلمانان وارد بهشت نخواهید شد تا زمانی که مرا دوست بدارید و دروغ گفته کسی که گمان دارد مرا دوست دارد در حالی که نسبت به علی علیه السلام بغض و کینه دارد.»^۲

امام باقر و امام صادق علیهما السلام در فرازی دیگر می‌فرمایند که مراد از آیه مذکور ولایت است.^۳ انسان بالفطره به سوی هدایت که همان حرکت در مسیر انبیا و اولیای خدا است حرکت دارد، اما هرگاه که از این ریسمان محکم الهی جدا شد به انحراف رفته است، دلیل این که نبوت و امامت در تکمیل توحید است همین است که شناخت و معرفت به خالق هستی و همچنین کمال در عبادات در پیروی و الگو قرار دادن امام به عنوان کامل‌ترین انسان است.

در شناخت کمالات معنوی و شخصیتی و جایگاه امام به شناخت سخنان و خطبه‌های امام بسنده نمی‌شود؛ بلکه مهم‌ترین ویژگی امام به عمل صالح و تقوا است که از راه پیروی از امام کمال توحیدی به دست می‌آید.

به بیان دیگر، ایمان تنها به گفتن توحید نیست بلکه کسی که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام دشمن باشد وارد بهشت نمی‌شود، زیرا اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله طبق حدیث متواتر هم‌سنگ قرآن و به عنوان یکی از دو میراث گرانبهای پیامبرند که تا قیامت از هم جدا نمی‌شوند؛ لذا امام رضا علیه السلام شرط توحید را پذیرش مقام امامت می‌داند و می‌فرماید: «بشروطها و انا من شروطها».^۴

۱. قمی، علی بن ابراهیم؛ پیشین، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. ابن شهر آشوب؛ مناقب آل ابی طالب، نجف اشرف؛ انتشارات الحیدریه، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۹.

۳. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ پیشین، ج ۴، ص ۱۸۱.

۴. صدوق، محمد بن بابویه قمی؛ عیون اخبار الرضا، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۴.



آن گونه که گفتیم، امام رضا علیه السلام با توجه به فرصتی که پیش آمده بود به تبیین ابعاد مختلف امامت پرداختند. در فصلی که گذشت عمده‌تاً از امام در باره معنای آیه‌ای سؤال شده بود، اما گاهی امام در ضمن ایراد خطبه و یا طرح مسئله‌ای به تبیین جایگاه امامت پرداخته و در جهت اثبات آن به آیه یا آیاتی استناد کرده‌اند. در حقیقت شخصیت امام مأنوس و الفت گرفته با متن قرآن است و یکی از شئون امامت، تفسیر قرآن است. با همین علم است که استنطاق از کلام وحی صورت می‌گیرد.^۱

قرآن در اندیشه و گفتار امام رضا علیه السلام تجسم عینی یافته است. برای نمونه، در حدیث معروف به امامت، به ۳۲ آیه به صراحت استناد شده و به تعدادی از آیات به طور تلویحی اشاره شده است. بخشی از این آیات عبارت‌اند از: أنعام / ۳۸، مائده / ۳، بقره / ۱۲۴، انبیاء / ۷۲ و ۷۳ و ...

نتیجه‌گیری

۱- امامت، خطی واحد و استراتژی مشخصی است که برای حفظ شریعت، به دست امامان منتصب از سوی خداوند امتداد یافته است. در تبیین این جایگاه با استناد به کلام قرآنی امام رضا علیه السلام در تعریف امامت به این مفهوم والا و ارزشمند دست می‌یابیم که امامت اصل اساسی دین اسلام است.

امامت در نزد شیعه، ستون و پایه دین است. بر پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست آن را نادیده بگیرد یا به امت واگذار کند، بلکه باید امامی را تعیین کند که از گناهان کبیره و صغیره مصون باشد؛ از این رو، زندگی ائمه علیهم السلام یک زندگی کاملاً سیاسی بوده و تمام تلاش آنان در طرح مسئله امامت، تبیین جایگاه و شأن امامت است.

قرآن کریم آنجا که به حضرت ابراهیم می‌فرماید: ﴿انی جاعلک للناس اماماً﴾ مقام امامت را بالاتر از مقام نبوت معرفی می‌کند. همچنین آیات زیادی در قرآن بر مسئله امامت دلالت دارند که بدون روشنگری و تبیین آن از دیدگاه امام معصوم علیه السلام قابل فهم نیست.

یکی از شئون مقام امامت، تفسیر صحیح و تفسیر بطن و تأویل آیات مربوط به امامت است؛ لذا در دوره حیات امام رضا علیه السلام فصلی نو در طرح مسئله امامت و فعالیت امام آغاز شد.

در بیان امام، علل تشریح امامت زنده نگه داشتن احکام الهی ضرورت وجود حکومت در تمامی ملت‌ها رشد، تقویت و دفاع از فرهنگ اسلام بیان گردیده است.

در نتیجه آنچه از کلام معصومین علیهم السلام استنباط می‌گردد این است که مردم در شناخت از ائمه اطهار علیهم السلام

۱. ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۲، ص ۵۴.



دچار افراط و تفریط گشته‌اند که این هر دو گروه خطرناک و مردودند و باید به شناختی درست از مقام امامت دست یافت.

تمام تلاش امام این است که با بیان مصادیق اتم آیات و یا تعیین مصداق خاص، جنبه‌های شخصیتی امام تا حد امکان تبیین شود و حجت بر مردم تمام گردد.

نظر به اهمیت تبیین جایگاه امامت که بحث ولایت فقیه در امتداد این جریان قرار دارد، تمامی سازمان‌های فرهنگی و دینی باید با برنامه‌ریزی به تبیین این جایگاه بپردازند؛ از جمله سازمان صدا و سیما با ایجاد برنامه‌ای مدون جهت تبیین امامت با محوریت کلام قرآنی اهل بیت علیهم‌السلام می‌تواند گام مؤثری در وحدت جامعه بردارد.

همچنین بیشتر کتب تألیف شده درباره امامت به بحث در باره تاریخ زندگانی امامان معصوم علیهم‌السلام پرداخته است. این در حالی است که به موضوعاتی مانند: تبیین نحوه موضع‌گیری امام در برابر مسائل جامعه، تبیین نقش محوری امام و ... کمتر توجه شده است؛ لذا رسالت اساتید دانشگاهی و حوزوی ایجاب می‌کند با معرفی موضوعات مورد نیاز پژوهش و تحقیق، دانشجویان را به تحقیق در این باره تشویق و راهنمایی کنند.

فهرست منابع



۱. قرآن کریم، ترجمه استاد انصاریان
۲. ابن ابی‌جمهور؛ عوالی اللئالی، قم: انتشارات سیدالشهداء، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ، ۴ ج
۳. ابن شهر آشوب؛ مناقب آل ابی طالب، نجف اشرف: انتشارات الحیدریه، ۱۳۷۶ ش
۴. ابن خلدون، عبدالرحمان؛ مقدمه ابن خلدون، مصر: انتشارات استقلال، چاپ چهارم، ۱۴۱۰ هـ
۵. ابن عربی؛ فتوحات مکیه، بیروت: دار صادر، چاپ اول، ۴ ج
۶. ابو الحسن احمد بن فارس بن زکریا؛ معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ بیروت: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ
۷. ابوالفضل محمد بن منظور؛ لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ، ۱۸ ج
۸. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۱۵ هـ، ۱۵ ج
۹. بحرانی، سیدهاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ، ۵ ج
۱۰. تهرانی، آقابزرگ؛ الذریعة الی تصانیف الشیعة، تهران: انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ، ۶ ج
۱۱. جمعی از نویسندگان؛ امامت پژوهی، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۱
۱۲. جوادی آملی، عبد الله؛ ادب فنای مقربان، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۳، ۶ ج
۱۳. حر عاملی؛ وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ، ۲۰ ج
۱۴. حرانی، ابن شعبه؛ تحف العقول، قم: انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۳، ۲ ج
۱۵. الخلیل الفراهیدی؛ کتاب العین، تحقیق مهدی مخزومی؛ قم: مؤسسه دار الهجره، چاپ دوم، ۱۴۰۹ هـ، ۳ ج
۱۶. راغب اصفهانی، حسن بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، ترجمه مصطفی رحیمی‌نیا؛ تهران: انتشارات سبحان، چاپ اول، ۱۳۸۶
۱۷. رفاعی، عبدالجبار؛ معجم ما یتب عن الرسول و اهل البيت، تهران: انتشارات وزارت ارشاد، چاپ اول، ۱۳۷۱، ۱۱ ج
۱۸. شهرستانی، عبدالکریم؛ الملل و النحل، تصحیح احمد فهمی محمد؛ تهران: دار السرور، چاپ اول، ۱۳۶۸، ۳ ج
۱۹. شاکر، محمدتقی؛ منابع علم امام، قم: دار الحدیث، ۱۳۹۰ ش
۲۰. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ علل الشرایع، نجف اشرف: انتشارات الحیدریه، چاپ اول، ۱۳۸۵، ۲ ج
۲۱. _____؛ عیون اخبار الرضا (ع)، تصحیح مهدی حسینی؛ چاپ دوم، ۱۳۶۳، ۲ ج
۲۲. _____؛ کمال الدین و تمام النعمه، تهران: مکتبه الصدوق، چاپ اول، ۱۳۹۰ هـ



۲۳. طباطبائی، محمد حسین؛ میزان، ترجمه موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴، ۲۰ ج
۲۴. _____؛ میزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعیلیان، چاپ سوم، ۱۳۹۰، ۲۰ ج
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ الاحتجاج، نجف اشرف: دارالنعمان للطباعة والنشر، چاپ سوم، ۱۳۸۶ هـ، ۲ ج
۲۶. _____؛ مجمع البیان، تحقیق رضا ستوده؛ تهران: انتشارات فراهانی، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ هـ، ۸ ج
۲۷. طریحی؛ مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی؛ قم: مکتب النشر الثقافة الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ۶ ج
۲۸. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۷۰، ۵ ج
۲۹. عطاردی، عزیزالله؛ مسند الامام الرضا علیه السلام، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ، ۲ ج
۳۰. عیاشی، محمد بن مسعود؛ کتاب التفسیر، تهران: چاپخانه علمیه، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ، ۲ ج
۳۱. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی، قم: دارالکتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۷، ۲ ج
۳۲. قندوزی؛ ینابیع المودة، قم: انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ، ۳ ج
۳۳. قیصری، داوود؛ شرح فصوص الحکم قیصری، تحقیق حسن حسن زاده آملی؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲ هـ
۳۴. کفعمی؛ المصباح، بیروت: مؤسسه الاعلمی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ هـ
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳، ۵ ج
۳۶. مازندرانی، مولی محمد صالح؛ شرح اصول الکافی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ، ۱۲ ج
۳۷. مترجمان؛ ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات فراهانی، چاپ اول، ۱۳۶۰، ۲۷ ج
۳۸. متقی هندی، علی بن حسام الدین؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۹ هـ
۳۹. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ هـ، ۱۱۰ ج
۴۰. مراغی، احمد بن مصطفی؛ تفسیر المراغی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ، ۳۰ ج
۴۱. معارف، مجید؛ تاریخ عمومی حدیث، تهران: انتشارات کویر، چاپ نهم، ۱۳۸۷
۴۲. معتزلی همدانی، قاضی عبدالجبار بن احمد؛ شرح الاصول الخمسة، قاهره: چاپ اول، ۱۳۸۳ هـ
۴۳. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ الحکایات، تحقیق سید محمد رضا حسینی؛ بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ هـ
۴۴. _____؛ اوائل المقالات، بیروت: المؤتمر العالمی للافیة الشیخ المفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ

۴۵. مکارم شیرازی، ناصر؛ برگزیده تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۸۲، ۲۷ ج

۴۶. _____: تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب السلامیه، چاپ سوم، ۱۳۷۴، ۲۷ ج

۴۷. نائینی، میرزا رفیعا؛ شجره الهیه، نسخه خطی، شماره ۱۵۹، موقوفه علی اصغر حکمت، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۴۸. نوبختی، حسن بن موسی؛ فرق الشیعہ، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هشتاد و یکم، ۱۳۵۵ هـ

